

### بازخوانی منازعه اصالت و اعتباریت جامعه

ارتحال جانسوز استاد فرزانه حضرت آیه الله مصباح یزدی ره، بهانه ای شد تا پرونده همواره مفتوح بحث از اصالت و اعتباریت جامعه مجدداً با محوریت آراء سه شخصیت نامبردار این عرصه مورد بازخوانی و بازاندیشی قرارگیرد و نکاتی هرچند بر سبیل یادآوری، در معرض دید اهل نظر قرار گیرد.

#### تاریخچه بحث از اصالت جامعه

اصالت یا عدم اصالت جامعه یکی از مباحث مهم علوم اجتماعی و فلسفه نظری تاریخ است. این بحث در ادبیات علوم اجتماعی عمدتاً تحت عنوان فردگرایی و جمع گرایی، خرد گرایی و کلان نگری، عاملیت و ساختار و در نهایت نظریه های تلفیقی تحت عنوان تلفیق خرد و کلان (در میان جامعه شناسان امریکایی) و تلفیق عاملیت و ساختار (در میان جامعه شناسان اروپایی) مطرح شده است (ر.ک: ریتزر و گودمن، ۱۳۹۳، ص ۵۳۵-۶۱۹). استاد مصباح قبل از پرداختن به نقد ادله عقلی و قرآنی قائلان به اصالت و موجودیت استقلالی جامعه، به نقل تفصیلی دیدگاه های فردگرایان و جمع گرایان در تاریخ علوم اجتماعی و تلاشهایی که برای آشتی این دو موضع متقابل صورت گرفته، پرداخته اند. (ر.ک: جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ۱۳۹۰، ص ۵۳-۹۶)

سابقه طرح این بحث به صورت موجود در جامعه علمی ما، ظاهراً به مرحوم علامه طباطبایی می رسد (اگرچه رگه هایی از آن در اندیشه های فارابی، ابن خلدون، خواجه نصیر و در معاصرین در اندیشه های اقبال لاهوری نیز یافت می شود). در میان اندیشمندان غربی هم کسانی مثل دورکیم صراحتاً و کارکرد گرایان ساختاری مثل پارسونز تلویحاً و قائلان به تکامل اجتماعی با اصرار بر وجود یک حقیقت ذاتی ثابت در ورای تطورات پیاپی جامعه نیز به وجود امری اصیل که این همانی حقیقت متطور در فرایند تطورات پیاپی تاریخی را حفظ کند؛ قائل شده اند. سوال اصلی این منازعه اصالت یا عدم اصالت جامعه در کنار اصالت فرد است.

گفتنی است که اصالت مورد بحث از نوع فلسفی و در مقابل اعتباری (به معنای قراردادی و فرضی) است. سوال این است که آیا فرد شخصیت واقعی، عینی و قائم به خود است و جامعه صرفاً امری اعتباری است یا آنچه به واقع شخصیت و هویت دارد جامعه است و شخصیت و هویت فرد، به تبع شخصیت و هویت جمعی جامعه شکل می گیرد. به بیان دیگر، آیا شخصیت فردی است که حقیقتاً و مستقلاً وجود دارد و جامعه صرفاً به عنوان مجموعه ای مرکب از این شخصیت ها وجودی صرفاً اعتباری دارد یا آنچه حقیقتاً

شخصیت، واقعیت و عینیت دارد، جامعه است و فرد تنها در پرتو موجودیت آن به هویت واقعی و شخصیت حقیقی دست می یابد. از این رو، فرد جدای از جامعه، صرفاً اندامی بیولوژیک و فیزیولوژیک است. دیدگاه سوم اینکه، هر دو را واجد شخصیت و هویت واقعی بدانیم؛ یعنی هم فرد با فرض جدایی از جامعه دارای شخصیت و هویت فردی است. به بیان دیگر، فرد در عین تاثیر پذیری عمیق از جامعه و شکوفایی ظرفیت ها در پرتو حضور و تعامل جمعی، بدون آن نیز هیچ و پوچ نیست؛ جامعه نیز دارای شخصیت مستقلی است که تک تک افراد را عمیقاً تحت تاثیر خود قرار می دهد. به بیان چندم، همه سخن این است که آیا انسانها با حضور در اجتماع، افزون بر هویت فردی خود، هویت جمعی نیز می یابند که به سبب آن، سرنوشت مشترکی متفاوت از سرنوشت های فردی بیابند یا خیر. در این منازعه مرحوم علامه طباطبایی و استاد مطهری به اصالت فلسفی توأمان فرد و جامعه و استاد مصباح یزدی با نقد جدی این نوع اصالت برای جامعه، به اعتباریت آن قائل شده اند.

#### دیدگاه علامه طباطبایی در اثبات وجود جامعه

مرحوم علامه در ضمن مباحث تفسیری خود ابتدا به نقد نظریه قائلان به اصالت فرد محض و اصالت جامعه محض پرداخته و در نهایت، خود به اصالت توأمان هر دو (فرد و جامعه) قائل شده است. از دید وی، رابطه بین فرد با واقعیت های محیط، زمینه ساز تکون حقیقی به نام جامعه می شود. وی در یکی از فرازهای آغازین تفسیر آیه ۲۰۰ سوره آل عمران در مقام طرح مواضع اجتماعی خود می نویسد: « و این رابطه حقیقی که بین فرد و جامعه وجود دارد، خواه ناخواه به وجود و کینونتی دیگر منجر می شود، کینونتی در مجتمع و مطابق قوت و ضعف و وسعت و ضیق که افراد در وجودشان و قوايشان در خواصشان و آثارشان دارند، و در نتیجه غیر از وجود تک تک افراد که فرضاً ده میلیون نفرند یک وجودی دیگر پیدا می شود بنام مجتمع و غیر از آثار و خواصی که تک تک افراد دارند خواص و آثاری دیگر و از همه قوی تر پیدا می شود، بنام [خواص و] آثار اجتماع». (المیزان، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۵۲)

و در ادامه نیز بدون هیچ مقدمه و توضیحی به اعتبار قرآنی بودن فضای بحث به طرح هفت آیه منتخب از قرآن پرداخته و بدین وسیله ادعای فلسفی فوق را به تایید قرآن می رسانند. «و به همین جهت قرآن کریم غیر از آنچه که برای افراد هست وجودی و عمری و کتابی و حتی شعوری و فهمی و عملی و اطاعتی و معصیتی برای اجتماع قائل است. مثلاً در باره عمر و اجل امت ها می فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ

لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (اعراف/۳۴)؛ و در باره کتاب خاص برای هر امتی می‌فرماید: «كُلُّ أُمَّةٍ تَدْعِي إِلَى كِتَابِهَا» (جاثیه/۲۸)؛ و در باره درک و شعور هر امتی می‌فرماید: «زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» (انعام/۱۰۸)؛ و در باره عمل بعضی از امتهای فرموده: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» (مائده/۶۶)؛ و در باره طاعت امت فرموده: «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ» (آل عمران/۱۱۳)؛ و در باره معصیت امتهای فرموده: «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ، لِيَأْخُذُوهُ وَجَادُلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ» (غافر/۵)؛ و نیز در باره خلاف کاری امت فرموده: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ» (یونس/۴۷).

علامه، همچنین عطف توجه متأخر تاریخ نگاران به بررسی احوال جوامع و امم (به جای اشخاص و رویدادها) را ثمره تعلیمات قرآن در اصالت دادن به جامعه دانسته است: «و از همین جا است که می‌بینم قرآن همان عنایتی را که به داستان اشخاص دارد، به داستان و تاریخ امتهای نیز دارد بلکه اعتنائش به تواریخ امتهای بیشتر است، برای اینکه در عصر نزول قرآن آنچه از تاریخ بر سر زبانها بود تنها احوال پادشاهان و رؤسای امتهای بود و ناقلین تاریخ هیچ در صدد ضبط احوال امتهای و تواریخ جوامع نبودند، شرح حال جوامع تنها بعد از نزول قرآن باب شد، آن هم بعضی از مورخین مانند مسعودی و ابن خلدون متعرض آن شدند، و به جای پرداختن به شرح حال اشخاص، به شرح حال امتهای پرداختند، و می‌گویند اولین کسی که این روش را باب کرد «اگوست کنت فرانسوی» (متوفی سال ۱۸۵۷ میلادی) بوده است.

و در ادامه نتیجه می‌گیرد: «و خلاصه اینکه هر جا قوا و خواص اجتماعی با قوا و خواص فردی معارضه کند، قوا و خواص اجتماعی به خاطر اینکه نیرومندتر است، بر قوا و خواص فردی غلبه می‌کند، مثلاً وقتی جامعه بر امری همت بگمارد و تحقق آن را اراده کند، و قوا و خواص فاعله خود را به کار بگیرد، یک فرد نمی‌تواند با نیروی خودش به تنهایی علیه جامعه قیام کند، مثلاً در جنگها و هجومهای دسته جمعی اراده یک فرد نمی‌تواند با اراده جمعیت معارضه نماید، بلکه فرد چاره‌ای جز این ندارد که تابع جمع شود تا هر چه بر سر کل آمد بر سر آن جزء هم بیاید، حتی می‌توان گفت اراده جامعه آن قدر قوی است که از فرد سلب اراده و شعور و فکر می‌کند. و همچنین آنجا که قوا و خواص منفعله جامعه به کار می‌افتد مثلاً خطری عمومی از قبیل شکست در جنگ یا شروع زلزله و یا وجود قحطی و وبا او را وادار به فرار می‌سازد، و یا رسوم متعارفه باعث می‌شود که از ترک عملی شرم کند و یا عادت‌های قومی، جامعه را وادار می‌سازد به اینکه فرم مخصوصی از لباس بپوشد، در همه این انفعالات عمومی یک فرد نمی‌تواند منفعل نشود بلکه خود را ناچار می‌بیند به این که از جامعه پیروی کند، حتی در این دو حال که گفته شد فعل و انفعال اجتماع شعور و فکر را از افراد و اجزا خود سلب می‌کند. به همین جهت است که اسلام مهم‌ترین احکام و شرایع خود و تقوای دینی را بر اساس اجتماع قرار داده و برای حفظ وحدت اجتماعی هدف

مشترکی برای جامعه اعلام نموده است.» (ر.ک: همان، ص ۱۵۲-۱۵۵) و خلاصه اینکه ازدید علامه، ترکیب جامعه ترکیبی حقیقی از نوع ترکیب طبیعی اجزای بدن است که تحت تدبیر یک روح واحد، با یکدیگر اتحاد یافته اند. اجزای بدن در عین استقلال نسبی و کارکردی، با یکدیگر تعامل و تاثیر و تاثر متقابل دارند.

براین اساس، علامه دلیل عقلی بوجود جامعه، را بر پایه فشار اجتماعی و قدرت جامعه در تحمیل اراده خود بر افراد استوار ساخته است. از نگاه علامه وجود فشار اجتماعی بر افراد و مجبور بودن آنان به انجام برخی رفتارهای اجتماعی خلاف میل باطنی شان نشانه بارز وجود حقیقت عینی به نام جامعه است.

علامه در موضعی نیز از این جمع گرایی و اعتقاد به وجود صورت نوعیه برای جامعه در ظاهر عدول کرده و موضعی فردگرایانه اتخاذ کرده است. برای نمونه: «آنچه که خلقت بدان تعلق گرفته، فرد انسان است نه مجموع افراد (همان، ج ۱، ص ۳۷۷) و فرد تنها عنصر تشکیل دهنده جامعه است و ایجاد تعادل اجتماعی، بدون اصلاح فرد، امکان ناپذیر نیست. (همان، ج ۹، ص ۳۸۸) جامعه چیزی جز مجموع افراد نیست. حیات جامعه همان حیات مجموع افراد است. اعمال و ویژگی های جامعه نیز همین گونه است؛ بنابراین اموری چون خیر و شرّ و سود و زیان و سلامت و مرض و رشد و نمو، استقامت و انحراف و سعادت و شقاوتی که به جامعه نسبت داده می شود، در واقع مجموع همان چیزی است که در افراد وجود دارد؛ پس جامعه همان انسان بزرگی است که همه اهداف زندگی انسان کوچک (فرد) را دارد و نسبت جامعه به جامعه دیگر همانند نسبت فرد به فرد دیگر است. (همان، ج ۹، ص ۱۸۷) این جامعه به تبع تحول افراد متحول می شود و بدنبال استکمال نوع انسان، کامل می شود. (همان، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۹)

#### دیدگاه شهید مطهری در اثبات وجود جامعه

شهید مطهری نیز ضمن پذیرش رای استاد، با عطف توجه اجمالی به آراء دورکیم جامعه شناس شهیر فرانسوی به طرح ادله فلسفی در راستای تقویت موضع استاد و نقد جمع گرایی افراطی دورکیم پرداختند.

از دید وی، جامعه یک مرکب حقیقی است از نوع مرکبات طبیعی ولی ترکیب روحها و اندیشهها و عاطفهها و خواستها و ارادهها و بالاخره ترکیب فرهنگی نه ترکیب تنها و اندامها. به این ترتیب مرکب جدیدی حادث می شود و اجزاء با هویت تازه به هستی خود ادامه می دهند؛ افراد انسان که هرکدام با سرمایه ای فطری و سرمایه ای اکتسابی از طبیعت وارد زندگی اجتماعی می شوند روحاً در یکدیگر ادغام

می‌شوند و هویت روحی جدیدی به نام «روح جمعی» می‌یابند. این ترکیب، خود یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شبیه و نظیری نمی‌توان یافت.

این ترکیب از آن جهت که اجزاء در یکدیگر تأثیر و تأثر عینی دارند و موجب تغییر عینی یکدیگر می‌گردند و اجزاء هویت جدیدی می‌یابند، ترکیبی طبیعی و عینی است. ترکیب جامعه، ترکیب واقعی است، زیرا تأثیر و تأثر و فعل و انفعال واقعی رخ می‌دهد و اجزاء مرکب که همان افراد جامعه اند، هویت و صورت جدید می‌یابند؛ اما به هیچ وجه کثرت تبدیل به وحدت نمی‌شود.

طبق این نظر، هم فرد اصیل است و هم جامعه. از آن نظر که وجود اجزاء جامعه (افراد) را در وجود جامعه حل شده نمی‌داند و برای جامعه وجودی یگانه مانند مرکبات شیمیایی قائل نیست، اصالت فردی است، اما از آن جهت که نوع ترکیب افراد را از نظر مسائل روحی و فکری و عاطفی از نوع ترکیب شیمیایی می‌داند که افراد در جامعه هویت جدید می‌یابند که همان هویت جامعه است، اصالت اجتماعی است. بنابراین، در اثر تأثیر و تأثر اجزاء، واقعیت جدید و زنده، روح جدید و شعور و وجدان و اراده و خواست جدیدی پدید آمده است علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد؛ که بر شعور و وجدان افراد غلبه دارد.

آیات کریمه قرآن نیز این نظریه را تأیید می‌کند. قرآن برای «امت» ها (جامعه‌ها) سرنوشت مشترک، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است. بدیهی است که اگر «امت» وجود عینی نداشته باشد، سرنوشت و فهم و شعور و طاعت و عصیان معنی ندارد. اینها دلیل آن است که قرآن نوعی حیات جمعی و اجتماعی، قائل است. حیات جمعی صرفاً یک تشبیه و تمثیل نیست، یک حقیقت است، همچنان که مرگ جمعی نیز یک حقیقت است. [همچنین در قرآن، آیاتی وجود دارد که کار یک فرد را به همه جامعه یا کار یک نسل را به نسل‌های بعد نسبت داده است (ر.ک: بقره/۷۹ و آل عمران/۱۱۲)] همچنین قرآن کریم تصریح دارد که امته‌ها و جامعه‌ها از آن جهت که امت و جامعه‌اند (نه صرفاً افراد جامعه‌ها)، سنتها و قانونها و اعتلاها و انحطاطها بر طبق آن سنتها و قانونها دارند. سرنوشت مشترک داشتن به معنی سنت داشتن جامعه است. (ر.ک: اسراء/۴-۸) (مجموعه آثار، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۴۹)

از این رو، جامعه به حکم اینکه خود از نوعی حیات مستقل از حیات فردی برخوردار است - هرچند این حیات جمعی وجود جدایی ندارد و در افراد پراکنده شده و حلول کرده است - اولاً، قوانین و سنن مستقل از افراد و اجزاء خود دارد که باید شناخته شود، و ثانیاً اجزاء جامعه که همان افراد انسان‌اند، استقلال هویت خود را ولو به طور نسبی از دست داده، حالت ارگانیزه پیدا می‌کنند، ولی در عین حال استقلال نسبی افراد محفوظ است؛ زیرا حیات فردی و فطریات فردی و مکتسبات فرد از طبیعت، بکلی در حیات جمعی حل

نمی‌گردد. و در حقیقت مطابق این نظریه انسان با دو حیات و دو روح و دو «من» زندگی می‌کند: حیات و روح و «من» فطری انسانی که مولود حرکات جوهری طبیعت است، و دیگری حیات و روح و «من» جمعی که مولود زندگی اجتماعی است و در «من» فردی حلول کرده است. از این رو، بر انسان، هم قوانین روان‌شناسی حاکم است و هم سنن جامعه‌شناسی. (ر.ک: مجموعه آثار، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۳۷-۳۴۶) برای این اساس، شهید مطهری نیز به اصالت توأمان فرد و جامعه با تفسیر خاص، قائلند.

با پذیرش این دیدگاه (اصالت فرد و جامعه) جامعه خود از نوعی حیات مستقل از حیات فردی برخوردار است. هرچند این حیات وجود جداگانه‌ای ندارد و در میان افراد پراکنده شده و در آنها حلول کرده است، اما قوانین و سنن مستقل از افراد و اجزای خود دارد که باید شناخته شود. ثانیاً، اجزای جامعه که همان افرادند، حالت اندام وار پیدا می‌کنند، ولی استقلال نسبی افراد محفوظ است.

### دیدگاه استاد مصباح در اعتباریت جامعه

استاد مصباح یزدی ره طبق عادت معمول در طرح مباحث علمی ابتدا به طرح مفاهیم کلیدی بحث همچون مفهوم جامعه، وحدت، اتحاد، ترکیب، اصالت و قانون (اگرچه متاسفانه، طرح مفهوم «اعتبار» که در این بحث نقش محوری دارد، مغفول مانده است) پرداخته و سپس به نقل آراء فردگرایان و جمع‌گرایان مختلف در تاریخ اندیشه اجتماعی پرداخته و در نهایت به نقد قاطع جامعه‌گرایی از دیدگاه عقلی با محوریت ادله چهارگانه امیل دورکیم جامعه‌شناسی فرانسوی پرداخته‌اند. استاد مصباح، پس از این مرحله، از برخی دانشمندان و نویسندگان اسلامی (بدون ذکر نام مرحوم علامه و شهید مطهری) که به این بحث ورود کرده‌اند، یاد می‌کند. وی برخی از دلایل عقلی آنها را به دلیل قرابت مضمونی و کارکردی با ادله دورکیم، غیر قابل قبول دانسته و مابقی آنها را نیز به اختصار نقل و نقد می‌کند. و در ادامه به طرح تفصیلی ادله قرآنی ایشان و نقد آنها تحت عنوان «نقد جامعه‌گرایی از نظر گاه قرآنی» پرداخته است. برخی از ابعاد دیدگاه استاد مصباح را در ادامه و برخی را در مقام جمع بندی متذکر خواهم شد.

در هر حال، استاد مصباح با موضعی نقادانه، همه استدلال‌های عقلی و نقلی اقامه شده برای اثبات وجود جامعه را ناتمام دانسته و خواص، آثار و افعال مستند به جامعه را تماماً به افراد و اعضای آن اسناد داده‌اند.

از منظری، حداکثر نتیجه‌ای که از ادله عقلی جامعه‌گرایان عاید می‌شود اثبات فعل و انفعال و تاثیر و تاثر متقابل در میان افراد جامعه است و ضمن قبول این نوع تاثیرات، آن را ملازم با وجود حقیقتی مستقل به نام جامعه نمی‌دانند. به بیان استاد، اگر تاثیر و تاثر متقابل، منشأ به وجود آمدن شیء واحدی باشد، باید همه

جهان طبیعت، یک شیء واحد و یک مرکب حقیقی باشد؛ چراکه جمیع اجزای عالم طبیعت در یکدیگر تأثیر و از یکدیگر تأثر دارند، چه با واسطه و چه بی واسطه.

براین اساس، جامعه چیزی جز مجموعه افراد درگیر در انواع ارتباطات و تعاملات نیست. به بیان دیگر، جامعه چیزی جز مجموع ارتباطات و تعاملات و تأثیر و تاثرات یک سویه و متقابل میان افراد، گروهها و اقشار مختلف جامعه نیست و از رهگذر آنها، هویت جدیدی به نام هویت جمعی (فراتر از هویت فردی) برای افراد حاصل نمی شود. به بیان دیگر، همه پدیده ها و آثاری که به عنوان پدیده های اجتماعی و آثار ناشی از اجتماعی زیستن انسانها شناخته می شوند، قابل تبیین و توجیه روان شناختی اند.

استاد مصباح، همچنین تلازمی میان قانونمندی جامعه و اصالت فلسفی آن قائل نیست. از این رو، می توان به وجود حقیقی به نام جامعه باور نداشت و در عین حال، به قانونمندی ارتباطات، تعاملات و پدیده های اجتماعی قویا قائل بود. براین اساس، وجود قوانین تکوینی حاکم بر رفتارها و روابط انسانها، بیانگر وجود حقیقی به نام جامعه نیست. استاد علاوه بر اعتقاد به قانونمندی رفتارها و روابط افراد، به اشتراک جوامع در قوانین جامعه شناختی نیز قائلند.

از دید وی، سخنانی از این قبیل که «بر اثر معاشرت و مصاحبت افراد انسانی با یکدیگر، احساسات و عواطف آنان درهم می آمیزند، ادغام می شوند، و وحدت می یابند» تعبیرات مسامحه آمیزی بیش نیست؛ زیرا نفس هر انسانی مستقل است و نفسانیات او نیز از نفسانیات دیگران استقلال دارد و احساسات و عواطف انسانها نه باهم می آمیزند، نه درهم ادغام می شوند، و نه وحدت می یابند. همانندی و یکسانی چند احساس و عاطفه، وحدت مفهومی و ماهوی آنها را می رساند و ملازمه ای با وحدت وجودشان ندارد.

از این رو، وحدت جامعه، نیز وحدتی مفهومی است نه حقیقی و وجودی؛ چرا که «وجود» مساوق با «وحدت» است؛ یعنی هر موجود (حقیقی) از آن جهت که موجود است، واحد (حقیقی) است و هر واحدی از آن جهت که واحد است، موجود است. پس اگر در موردی، وجود حقیقی نفی شد، وحدت حقیقی نیز نفی می شود.

از دید وی، نفی اصالت فلسفی جامعه (نفی وجود حقیقی و عینی داشتن هویتی به نام جامعه در متن واقع و طفیلی و تبعی بودن افراد نسبت بدان) به معنای نفی اصالت حقوقی جامعه (اولویت و تقدم حقوق و مصالح جمعی بر فرد یا حقوق و مصالح اکثریت بر اقلیت به هنگام تراحم) و نیز نفی اصالت روان شناختی جامعه (تأثیر و نفوذ عمیق و همه جانبه جامعه بر افراد یا اکثریت بر اقلیت و انفعال و تاثر عمیق افراد از

آن نیست. از دید استاد برخی از دلایل عقلی قائلان به اصالت فلسفی جامعه، حداکثر اصالت روان شناختی و در مواردی اصالت حقوقی آن را نتیجه می دهد.

استاد مصباح، همچنین در نقد دیدگاه آن دسته از اندیشمندان که انسان اجتماعی را به واسطه حضور در جامعه واجد دو من و دو هویت فردی و جمعی می پندارند، معتقد است که «سخنانی از این قبیل، اگر به معنای اثبات دو «نفس» و «من»، در هر انسان باشد، به کلی مردود است. نفس آدمی موجودی است واحد و بسیط، که در عین بساطت، دارای مراتب و شئون، و قوا و نیروهای متعدد (النَّفسُ فی وُحْدَتِهَا کُلُّ الْقَوَى) است. بنابراین اعتقاد به دو روح و دو هویت برای هر انسان کاملاً سخیف و باطل است.

استاد ضمن قبول جامعه‌شناسی به عنوان علمی جداگانه و متمایز از دیگر علوم انسانی (که موضوع آن مطالعه روابط انسانی، تاثیر و تاثرات اجتماعی و قانونمندیهای حاکم بر آنها است)، آن را وابسته به روان‌شناسی می داند. از دید وی، این حکم نه فقط درباره جامعه‌شناسی، بلکه درباره همه علوم اجتماعی و انسانی صادق است؛ یعنی ریشه همه امور و شئون اجتماعی و انسانی را باید در روح آدمی باز جست. و این مفاد همان نظریه‌ای است که «اصالت روان‌شناسی» خوانده می شود.

استاد همچنین در مستندات قرآنی مرحوم علامه و شهید مطهری در اثبات وجود جامعه مناقشاتی روا داشتند و دلالت هیچیک را بر اثبات مدعا تام ندانستند. (ر.ک: جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ۱۳۹۰، ص ۲۳-۱۷۶)

#### وجوه اشتراک و افتراق قائلان به اصالت و اعتباریت جامعه

شهید مطهری و علامه طباطبایی، در راستای اثبات مدعای خود مبنی بر اصالت جامعه (به ویژه در استناد به آیات) به ذکر خصوصیات و احکامی پرداخته اند که استناد آنها به اشخاص و افراد به عنوان اجزای تشکیل دهنده جامعه ممکن نیست. از این رو، فاعل این آثار، لاجرم موجودیتی فراتر از افراد خواهد بود.

به بیان دیگر، جامعه موجودیتی منحصر به فرد است که از مسیر آگاهی، اراده و کنش های متقابل و متداوم انسانی تکون و هویت می یابد و به عنوان عاملیتی فرافردی و مستقل از افراد تشکیل دهنده آن به کنش گری و تولید آثار و اعمال خاص ادامه می دهد. جامعه شناسان غالباً به جای افراد از پدیده های جمعی



همچون فرهنگ، نهادها، ساختارها، روابط، نقش ها و... به مثابه اجزای مقوم جامعه یاد می کنند. از سوی دیگر، افراد با حضور در جامعه (تکون یافته) هویت واقعی جدیدی متمایز از هویت فردی می یابند؛ به گونه ای که می توان از من جمعی افزون بر من فردی و همچنین از آثار و احوال جامعه به عنوان یک موجودیت مستقل از افراد سخن گفت. در مقابل، استاد مصباح سعی دارند همه عناوین مشعر به موجودیت های فرافردی مثل امت، جامعه و... را به افراد و اعضای تشکیل دهنده آنها ارجاع دهند.

- هر سه اندیشمند به اصالت فرد به معنای برخورداری وی از مجموعه ای از سرمایه ها، استعدادها، قابلیت ها و توانش های فطری و سرشتی قائلند؛ یعنی فرد را برخوردار از مجموعه عظیمی از بینش ها، گرایش ها، توانش ها، ظرفیت ها، نیازها و مطالبات فطری و سرشتی و استعدادها وجودی خاصی می دانند که پیش از ورود به اجتماع و مقدم بر زندگی اجتماعی از آن برخوردار بوده و جامعه نه در اصل اعطا یا ایجاد آنها که تنها در جهت دهی، شکوفا سازی و ایجاد زمینه برای ارضای برخی تمایلات نقش دارد.

- هر سه اندیشمند در نقش اعدادی سرمایه های وجودی فرد در سوق یابی او به جامعه (یا هدایت فرد به انتخاب یا ترجیح زندگی اجتماعی که گاه از آن به مدنیت بالطبع یاد می شود) و بالاتر از آن، به نقش انحصاری جامعه در فعلیت بخشی و شکوفا سازی این ظرفیت ها، قائلند.

- هر سه در اینکه جامعه و زندگی در جمع، تاثیرات عمیق و ماندگاری را بر افراد برجای می گذارد، اشتراک نظر دارند، اگرچه این تاثیرات به حدی نیست که موجب سلب عقلانیت، اختیار و انتخاب آنها شود. به بیان دیگر، این تاثیرات هرچند عمیق، هویت بخش و شخصیت ساز است اما فرد را مسلوب الاراده و اختیار نمی کند و جبراجتماعی را نتیجه نمی دهد. (ظواهر ناهمخوان برخی عبارات مرحوم علامه طباطبایی با استناد به سایر شواهد درون متنی توجیه پذیر است)

- هر سه اندیشمند به وجود روابط بسیار گسترده و متراکم میان انسانها و تاثیر و تاثرات متقابل آنها اذعان دارند؛ اگرچه استاد مصباح منشا این سنخ تاثیرات را نه حقیقتی مستقل و فرافردی به نام جامعه که سایر انسانها و اکثریت (در مقابل اقلیت) می دانند.

- هر سه اندیشمند، وجود جامعه به عنوان «انسان الكل» را به عنوان یک موجودیت عینی و حقیقی نفی می کنند. به بیان دیگر، هر سه منکر وجود جامعه به عنوان یک واحد حقیقی که کثرات در آن حل شده باشد؛ هستند. از دید شهید مطهری، اگرچه ترکیب جامعه و فرد، ترکیبی واقعی است و اجزای مرکب یا همان افراد اجتماع، در این ترکیب، هویت و صورت جدیدی می یابند؛ اما این کثرت، به هیچ وجه تبدیل به وحدت

نمی شود و «انسان الکل» به عنوان یک واحد واقعی که کثرت ها در آن حل شده باشند، وجود ندارد. به بیان دیگر، «انسان الکل» همان مجموع افراد (یا جامعه بما هو افراد) است که وجودی اعتباری و انتزاعی دارد.

- شهید مطهری صراحتاً و استاد مصباح تلویحاً به اعتباری بودن جامعه به معنای معقول ثانی فلسفی قائلند. استاد مصباح، اگرچه در غالب موارد اعتباری را به معنای امر قراردادی فرض کرده اما به قرائنی (همچون تعبیر به انتزاعی بودن در کنار اعتباری بودن، قائل شدن به منشا انتزاع عینی و خارجی برای جامعه(نه مابازای عینی)، اعتقاد به قانونمندی روابط انسانی(حاکمیت مجموعه ای از قوانین عینی و تکوینی بر روابط و رفتار انسانها در جامعه) و ضروری شمردن علم جامعه شناسی برای کشف و تبیین این سنخ قوانین)، اعتباری را در مقابل اصیل (=امردارای وجود عینی و حقیقی) و به معنای معقول ثانی فلسفی(دارای عروض ذهنی و اتصاف خارجی) به کار برده است. طالبان آشنایی بیشتر با معانی چهارگانه اعتباری را به کتاب آموزش فلسفه استاد، (۱۳۹۲، جلد یک، ص ۱۹۴)، ارجاع می دهیم.

- هر سه اندیشمندان، صراحتاً و تلویحاً واقعیت داشتن جامعه به معنای معقول اولی بودن(داشتن مابه ازای عینی و خارجی) را نفی می کنند؛ اگرچه در بیانات استاد مصباح، واقعی بودن با معقول اولی بودن ملازم انگاشته شده است. در حالی که واقعیت داری، تلازمی با داشتن مابازاء عینی ندارد. برای مثال، یک معقول ثانی فلسفی همچون علیت، در عین واقعی بودن، فاقد مابازاء عینی و خارجی است. براین اساس، جامعه هرچند مابازاء عینی ندارد اما منشا انتزاع عینی دارد و این نکته با قدری تامل از بیانات استاد مصباح قابل استنباط است.

- هر سه به نوعی به قانونمندی جامعه و پدیده های اجتماعی متفاوت از قانونمندی احوالات و اعمال فردی قائلند؛ اگرچه پذیرش قانونمندی جامعه از دید شهید مطهری، مستلزم طبیعت داشتن و هویت داشتن استقلالی جامعه است؛ اما استاد مصباح چنین تلازمی را قبول ندارد. به بیان دیگر، استاد مصباح ضمن پذیرش قانونمندی پدیده های اجتماعی و تاریخی، و ضرورت وجود علم جامعه شناسی برای مطالعه آنها، آن را ملازم با اصالت فلسفی جامعه نمی دانند.

- علامه و شهید مطهری به ترکیب حقیقی جامعه و استاد مصباح به ترکیب اعتباری آن قائل شده اند. ترکیب جامعه از دید علامه از نوع ترکیب ارگانیکی اجزای بدن انسان و از دید مطهری از نوع ترکیب روح ها، اندیشه ها، اراده ها، آرمانها و... به عنوان نوعی ترکیب حقیقی عظیم النظیر است. استاد مصباح، ضمن

نفی صریح حقیقی بودن ترکیب جامعه (از نوع ترکیب عناصر شیمیایی)، آن را از نوع اعتباری با تعریف خاص می دانند. ترکیب صناعی را نیز به ترکیب اعتباری ارجاع داده و از نوع چهارم ترکیب حقیقی مورد نظر شهید مطهری نیز سخنی بمیان نمی آورند.

- هر سه اندیشمند صراحتاً یا تلویحاً بر این موضع وفاق دارند که دعوی اصالت و اعتباریت فرد و جامعه مبتنی و متکی بر من روحی، هویت و شخصیت انسانی افراد است نه من و موجودیت جسمی، فیزیکی و حیوانی آنها. تردیدی نیست که اگر جسم فیزیکی افراد مورد نظر باشد، آنچه عیناً و حقیقتاً تحقق دارد، و متن خارج را پر کرده، فرد است و جامعه به این معنا، امری کاملاً اعتباری و فاقد واقعیت عینی است.

- هر سه اندیشمند قائل به ضرورت وجود علم جامعه شناسی برای مطالعه احوالات جمعی انسان شده اند با این تفاوت که موضوع این علم از دید علامه و مطهری جامعه یا من جمعی به عنوان یک موجودیت فرا فردی و دارای استقلال وجودی و آثار حقیقی آن و از دید استاد مصباح، موضوع آن روابط و مناسبات میان افراد و تاثیر و تاثر متقابل میان آنها و نیز قانونمندیهای تکوینی حاکم بر این روابط است. از دید وی، قوانینی همچون « اگر اکثر افراد یک جامعه به عملی خاص دست بزنند، آثار خوب یا بد آن عمل بر همه افراد دامن گستر می شود» که بیانگر یک ارتباط حقیقی و تکوینی اند نه اعتباری و قراردادی، موضوع مطالعه علم جامعه شناسی اند. همچنین واقعیت ها و پدیده های اجتماعی بی شماری وجود دارد که نه با قوانین روان شناختی فردی تبیین پذیرند و نه با قوانین روان شناختی اجتماعی؛ بلکه تنها در حیطه جامعه شناسی قابل بررسی و تبیین اند.

- هر سه اندیشمند هر چند به صورت تلویحی در تحلیل رفتارهای انسانی به تقدم روان شناسی بر جامعه شناسی قائل اند. به بیان دیگر، فهم ویژگی ها، استعدادها و ظرفیت های فطری و سرمایه های وجودی انسان مقدم بر فهم روابط و مناسبات و تاثیرات و تاثرات عینی افراد از جامعه یا از یکدیگر است.

- از نظر شهید مطهری فرد انسانی، واقعیت اصیلی است که در پرتو حضور در جامعه و تحت تاثیر آن به عنوان یک امر اصیل دیگر، دستخوش تحول شده و واجد دو هویت، دو من فردی و جمعی می شود. و البته این کثرت نافه و وحدت او نیست. به بیان دیگر، افراد اگرچه بدون جامعه نیز موجودیت زیست شناختی دارند اما تنها با جامعه است که شخصیت و هویت انسانی می یابند. از دید استاد مصباح، فرد انسانی، واقعیت اصیلی است که در بستر تعامل با دیگران و تاثیر و تاثرات محیطی، در برخی عوارض، دستخوش تغییر می شود. البته تاثیرپذیری فرد از جمع مستلزم اثبات وجود حقیقتی به نام جامعه و روح جمعی

نیست (این آثار نه ناشی از جامعه بلکه ناشی از مجموعه اعتقادات، باورها و رفتارهای دیگر اعضای جامعه است). از این رو، ادعای برخورداری فرد اجتماعی از دو من، دو شخصیت و دو روح فردی و جمعی معذور فلسفی جدی دارد.

روشن است که اشکال استاد مصباح در صورتی وارد است که دو من، دو روح و دو شخصیت فردی و جمعی مستقل و در عرض هم در نظر گرفته شوند. اما اگر به عنوان دو مرتبه یا دو شان از یک حقیقت تلقی شوند، ظاهراً اشکال وارد نخواهد بود. از این رو، من فردی و من جمعی را به عنوان دو مرتبه یا دو شان از یک حقیقت می توان پذیرفت و معذوری هم لازم نمی آید.

-استاد مصباح همچنین در نقد برخی مستندات قرآنی مرحوم علامه و شهید مطهری استدلال کرده اند که یک خصوصیت و یک عمل را نمی توان توأمان به دو عامل نسبت داد. از این رو، اگر قرآن برخی اوصاف، آثار، و افعال را گاه به افراد و گاه به امت و جامعه اسناد می دهد، نشانه روشنی است براینکه این اسناد در ناحیه افراد و اشخاص حقیقی و در ناحیه امت و جامعه مجازی است.

در پاسخ به این نقد نیز می توان گفت که یک اثر را در صورتی نمی توان به دو فاعل و دو عامل نسبت داد که آن دو به گونه ای مستقل از یکدیگر و در عرض هم مطرح باشند. از این رو، اگر آن دو عامل در طول یکدیگر باشند و یا به گونه ای با یکدیگر ترکیب حقیقی یافته و به صورت مراتب، شئون و تجلیات حقیقی واحد در آمده باشند؛ می توانند هر دو علت یک اثر شمرده شوند، بدون آنکه علت یکی مانع از علت دیگری باشد. برای مثال، قرآن به اقتضای توحید افعالی، اعمال و آثار مخلوقات را در عین استناد به خود آنها، به خداوند نیز نسبت می دهد؛ این استناد به دلیل طولی بودن مرتبه عاملان، در هر دو حقیقی است نه اینکه در یکی حقیقی و در دیگری مجازی باشد.

- هر سه اندیشمند به نوعی، خواسته یا ناخواسته، سرنوشت یک بحث فلسفی را به یک سری مباحث لفظی و مفهومی (دلالت و عدم دلالت آیات بر اصالت فلسفی جامعه) پیوند داده اند. همانگونه که بیان شد مرحوم علامه و شهید مطهری در مقام اثبات مدعای خود علاوه بر دلایل عقلی، به شواهد قرآنی نیز استناد جسته و موضع فلسفی خود را با ارجاع به قرآن به اثبات رسانیده اند. روشن است که در مقام اثبات وجود یا عدم یک امر واقعی و اظهار نظر در خصوص یک مقوله هستی شناختی (اصالت فلسفی جامعه) نمی توان به ادله نقلی ظنی (ظنی بودن دلالت آیات در عین قطعی بودن صدور آنها) مگر به عنوان موید، استدلال کرد. نیازی به ذکر نیست که آیات مورد استناد صراحتی در اثبات مدعا ندارند. البته استاد مصباح استدلال به آیات قرآن

برای اثبات یک بحث فلسفی را غیر موجه نمی دانند؛ چه اینکه در قرآن از برخی موضوعات فلسفی همچون توحید، وجود و خلود نفس، سرشت انسان و جبر و اختیار، سخن رفته و اتخاذ موضع شده است. از این رو، بحث از اصالت فرد یا اصالت جمع نیز با صورت بندی فلسفی می تواند بر قرآن عرضه شود.

نتیجه استدلال جناب استاد مصباح حداکثر این است که ما موجود مستقل عینی خارجی به نام جامعه در عرض افراد نداریم؛ اما آنچه قائلان با استناد به برخی دلایل عقلی و آیاتی از قرآن مدعی وجود آنند، این است که افراد بواسطه حضور در کنار هم و درگیر شدن در چرخه ارتباطات و تعاملات مشترک رفته رفته واجد نوعی هویت جمعی، سرنوشت مشترک، عمل جمعی، کیفی و پاداش جمعی (علاوه بر همین ویژگی ها در سطح فردی) می شوند. بیانات استاد در ظاهر چنین ادعایی را نفی نمی کند.

گفتنی است که جامعه اگرچه در اثر ترکیب حقیقی افراد پدید می آید، و هویتی ممتاز و مختص به خود دارد اما وجود و واقعیت آن جدا و متمایز از وجود افرادی که مقوم وجود اویند، نیست. آثار و افعال آن نیز در عالم طبیعت بدون حضور و میانجی افراد و اشخاص به ظهور نمی رسد. براین اساس، آثار و افعال جامعه در عین اینکه به خود آن اسناد دارد به افرادی که با اختیار و اراده خود زمینه تکون و پیدایش آن را فراهم آورده و با آن وحدت و اتحاد یافته اند، نیز اسناد داده می شود.

استبعاد جناب استاد در چگونگی وحدت اعضای امت یک پیامبر در طول قرون و اعصار متمادی، نیز با این بیان شهید مطهری که ترکیب جامعه (و امت) نوعی منحصر بفرد و از نوع ترکیب ارواح، اندیشه ها، اراده ها، دغدغه ها، احساسات و آرمانهاست نه ترکیب ابدان و اجسام؛ قابل دفع است.

### آثار و نتایج اثبات وجود جامعه

از دید شهید مطهری، اگر جامعه مستقل از افراد اصالت و هویتی نداشته باشد، در آن صورت فلسفه تاریخ که مطالعه جامعه در حال شدن است و به بررسی قوانین و سنن حاکم بر جامعه می پردازد؛ علمی بدون موضوع خواهد بود. به بیان دیگر، اگر جامعه مستقل از افراد اصالت نداشته باشد و جز افراد و قوانین حاکم بر آنها چیزی وجود نداشته باشد، علم تاریخ (که علم به قوانین و سنن حاکم بر «شدن» جوامع است) و علم جامعه شناسی (که علم به قوانین و سنن حاکم بر «بودن» جوامع است)، بدون موضوع می شوند؛ چه قانون داشتن تاریخ، فرع بر طبیعت داشتن تاریخ و طبیعت داشتن تاریخ فرع بر طبیعت داشتن جامعه است.

نتیجه دیگر اینکه چون فرد موجودی بالقوه متولد می شود، و تنها در اجتماع و در تعامل یا دیگران است که ظرفیت ها، استعدادها و قابلیت های فطری و سرشتی او به فعلیت می رسد؛ از این رو، بدون اثبات واقعیتی به نام جامعه هیچ عاملی برای فعلیت بخشی این ظرفیت ها وجود نخواهد داشت.

نتیجه دیگر اینکه بدون اثبات اصالت جامعه، جامعه شناسی به نوع خاصی از روان شناسی تقلیل می یابد که در آن به مطالعه دسته ای از نفسانیات انسان که در نتیجه تلاقی بین وجدان های فردی بوجود می آیند، پرداخته می شود.

نتیجه دیگر اینکه وجود تکالیف اجتماعی در اسلام تنها با فرض پذیرش یک واقعیت اجتماعی قابل دفاع است. تکالیف اجتماعی مبتنی بر یک سلسله مصالح واقعی (غیر قراردادی) اند. این مصالح از یک سو منشا و خاستگاه اجتماعی داشته و به وجود واقعیتی به نام جامعه و حیات اجتماعی قائم اند و از سوی دیگر، تأمین آنها جز از مجرای زندگی اجتماعی و حیات جمعی ممکن نیست.

گفتنی است که از دید تکامل گرایان (قائلان به تکاملی بودن روند توسعه جامعه در تطورات تاریخی آن)، جامعه انسانی در فرایند تحولات و تطورات تاریخی خود همواره متضمن ذات و هویتی است که این همانی مراحل و مقاطع این فرایند را حفظ می کند. وجود این گوهر ذاتی زوال ناپذیر مصحح اطلاق تکامل بر روند توسعه یک جامعه در تاریخ چند صد ساله و چند هزارساله است. به بیان دورکیمی، آنچه در این تطورات همواره محفوظ است جامعه است نه افراد (که عمری محدود دارند).

## منابع

- قرآن کریم.
- ریتزر، جورج و گودمن، داگلاس. جی، نظریه جامعه شناسی مدرن، ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی زاده، تهران، جامعه شناسان، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، ۱۳۹۰.
- مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، چاپ سوم، ۱۳۹۲.

فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا، شماره ۳۷، تابستان ۱۴۰۰ (ص ۲۲۴-۲۳۳)

- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، انتشارات صدرا، ج ۲، چاپ نهم، ۱۳۷۹.